امثال فارسی

در

خسرو شیرین نظامی

پایان نامه تحصیلی

براهنمائی استاد فرزانه دانشمند دکتر خطیبی

فریدون نجفی تنکابنی

دانشجوی ادبیات فارسی

۱۳۳۷

مقدمه

حکیم نظامی گنجوی یکی از بزرگترین شعرای ایران واستاد مثنویهای عاشقانه درحدود سال ۵۳۰ درشهر گنجه ولادت یافت وتا پایان عمر نیز – جز سفر کوتاهی – ازآنجا بیرون نرفت ۰

نظامی تمام عمر را با زهد واعتکاف شدید بسر برد واین علاقه او به دین ومذهب از تمام اشعار او وحتی ازخلال داستانهای عاشقانه او پیداست وهرجا که فرصت میشود به ایراد نصایح مذهبی میپردازد ۰ اما صوفی بودن او وایراد افکار صوفیانه را از طرف نظامی باید با تردید تلقی کرد ۰

معاصرین نظامی از پادشاهان عبارتند از فخرالدین بهرامشاه پادشاه ارزنگان که شاعر مثنوی مخزن الاسرار را بنام او سروده ۰ دیگر اتابك شمس‌الدین محمد جهان پهلوان که منظومه خسرو شیرین با و تقدیم شده ۰ دیگر علاء الدین کرپ ارسلان پادشاه مراغه که هفت پیکر را بنام او ساخته،پادشاه دیگرمعاصر نظامی که از او دو رلیلی ومجنون نام میبرد شروانشاه ابوالمظفر اخستان‌بن منوچهر است ۰ کتاب شرفنامه را نیز به اتابك اعظم ابوبکر بن محمد جهان پهلوان تقدیم داشته است ۰

از شاعران نظامی با خاقانی معاصر بوده وتنها با او ارتباط ومراوده داشته است ومرثیه ای نیز در مرگ او سروده ۰

نظامی درحدود سال ٦١٤ درگنجه درگذشت ومدفن او اینك هم آنجاست ۰

آثار نظامی

بجز قصائد وغزلیات واشعار وابیات پراکنده دیگرآثار مهم نظامی همان منظومه های مشهور ومعروف اوست که بنام پنج گنج یا خمسه نظامی نامیده میشود ۰

مخزن الاسرار منظومه ایست حاوی پند واندرز وموعظه وحکمت ۰

ازخسرو شیرین پس از این سخن خواهیم گفت ۰

سومین منظومه نظامی " داستان مشهور لیلی ومجنون است ۰ ومثنوی چهارم که بنام هفت پیکر یا بهرام نامه یا هفت گنبد معروف است داستان بهرام گور میباشد ۰

پنجمین منظومه نظامی که میتوان آنرا نیمه حماسی شمرد اسکندرنامه است که

خود از دو قسمت شرفنامه واقبال نامه تشکیل شده است .

سبک نظامی

مختصات سبک نظامی را بفهرست وار در زیر میشماریم .

۱ ـ توجه شدید به آرایش لفظی تا آنجا که بعضی ابیات را ترکیبات مشکل لفظی بصورت معما درآورده است .

۲ ـ اینکه شاعر سعی داشته است اصیل باشد وازکسی تقلید وتبعیت نکند .

۳ ـ توجه شدید به آیات واحادیث وروایات وافسانه های مذهبی .

٤ ـ استفاده فراوان از امثال عامیانه ورایج درمیان مردم که اینک بعضی ازآنها متروک شده . این استفاده بحدیست که میتوان ریشه تمام امثال زبان فارسی را در خمسه نظامی یافت .

٥ ـ اقتباس واستفاده از اصطلاحات علمی بخصوص نجومی وطبی .

٦ ـ ایراد ترکیبات طویل وصفی که گاه چندین بیت را دربر میگیرد .

۷ ـ ایراد واستعمال کنایات فراوان که غالبا هم ابتکاری ومشکل است .

۸ ـ استعمال تشبیهات فراوان که گاهی مکرر (وبعضی اوقات حتی سست) است و وزمانی ابتکاری وزیبا .

خسرو شیرین

خسروشیرین دومین منظومه ایست که نظامی سروده . خود او درمقدمه میگوید که من چون مخزن الاسرار گنجی دارم پس چرا باید در این هوسنامه های ـ بدون ارزش ونتیجه رنج بکشم اما چکنم که ذوق مردم زمان طالب ودوستدار اینگونه داستانهاست .

باوجود یکه مضمون این داستان موافق ذوق وسلیقه نظامی نبوده بخوبی از عهده آن برآمده اما هرجا که فرصت بدست آورده به ایراد اندرزها ونصایح ومواعظ دینی پرداخته است . این داستان از لحاظ فن داستان پردازی وانتقاداتی که برآن وارد

است میتواند مورد دقت قرارگیرد که البته این مورد بحث ما نیست ·

آنچهباید گفته شود اینست که اگرچه این داستان ریشه قدیمی دارد وبه یکی از پادشاهان ساسانی راجع است وبا بعضی حوادث تاریخی نیزآمیخته شده اما نظامی بنا به سبک خاص‌خود ــ که ذکرآن دربالا گذشت ــ امثال رایج زمان خود را بفراوانی درآن وارد کرده است ·

موضوع مورد بحث ما نیزامثال فارسی درخسروشیرین نظامی است · میتوان گفت که این منظومه ازاین حیث ازسایرمنظومه های نظامی غنی‌تراست ·

مقایسه خسرو شیرین وویس ورامین

شاعران پارسی گوی‌همیشه دراشعارخود بتفاوت کم وبیش‌ضرب المثلهای عامیانه را استعمال‌میکرده اند وبا اشعارآنان بقدری درعین اختصارمفید وحاوی معانی وسیع بوده که حکم ضرب‌المثل را پیدا کرده است ·

اگرما دراینجا بخواهیم تاریخچه استعمال امثال را دراشعارپارسی همراه با چند شاهد ونمونه از هر شاعری ذکرکنیم گذشته ازآنکه موضوع بحث ما نیست‌سخن بدرازا خواهد کشید وازحدود این چند سطرمقدمه بسی‌فراترخواهد رفت · تنها ازذکر این نکته ناگزیریم که شاهد مدعای ما کتاب نفیس‌وبی نظیرامثال وحکم تالیف‌علامه فقید شادروان علی‌اکبردهخدا است که درآنجا ازقدیمترین شاعرپارسی گوی تا جدیدترین گوینده فارسی زبان امثال وشواهدی نقل شده است ·

دراینجا تنها مقایسه اجمالی وکوتاهی ازدو منظومه عاشقانه بعمل میآوریم زیرا وجوه اشتراک متعدد بین این دومنظومه وجود دارد ·

بدون شک نظامی درسرودن خسرو شیرین خود به ویس ورامین فخرالدین اسعد گرگانی توجه داشته است زیرا گذشته ازآنکه وزن هردو منظومه وکلیات مطالب هر دو داستان یکیست (برای نمونه ·· رفتن رامین نزد گل " وخسرو نزد شکر) گاه مواردی پیش‌میآید که خواننده حس‌میکند نظامی مستقیما ویس‌ورامین را درمد نظرداشته است ازقبیل گفتگوی‌ویس‌ورامین وگفتگوی خسرو وشیرین ·

وجه اشتراک دیگراین دومنظومه استعمال امثال واحادیث است بطوریکه ریشه بسیاری از امثال سائره امروز را میتوان درخسروشیرین وویس‌ورامین یافت وقطعا نظامی بمثلهای ــ

ویس ورامین هم توجه داشته است . وما بعضی از امثالی را که هرد و استعمال کرده اند در زیر برای مقایسه میآوریم .

مثل خر در گل ماند .

چو بشنید این سخن رامین بیدل — تو گفتی چون خری شد مانده در گل

(ویس ورامین)

ز دل کوری بکار دل فرو ماند — در آن محنت چو خر در گل فرو ماند

(خسرو شیرین)

چه دانی که فردا چه زاید زمان ..

شنیدستی که شب آبستن آید — نداند کس که فردا زو چه زاید

(ویس ورامین)

بباید ساختن با سختی اکنون — که داند کار فردا چون بود چون

(خسرو شیرین)

اگر هم باز باشد بچه باز — پسر همچون پدر باشد سرافراز

(ویس ورامین)

تو نیکی بد نباشد نیز فرزند — بود تره به تخم خویش مانند

(خسروشیرین)

گنه کرد آدم اندر باغ مینو — هر آئینه منم از گوهر او

(ویس ورامین)

اگر دارم گناه آن دل رحیم است — گناه آدمی رسمی قدیم است

(خسروشیرین)

در اینجا باید چند نکته را توضیح داد .

۱ ـ امثالی که نظامی در این منظومه استعمال کرده بچند نوع بکار برده شده .

الف .. مثل را عینا وبا قید حرف که بکار برده . مثلا . که : باشد دیوار ها گوش — که : نرد از خام دستان کم توان برد .

ب : یک بیت او شامل یک مثل است . مثل

نمیشد موش در سوراخ گژدم بیاری جای روبی بستبردم

که میتوان مثل اصلی را پیدا کرد .

ج : ابیاتی که بیان کننده مثلی است اما آن مثل - شاید بدان جهت که امروز متروک شده نامعلوم است وبناچار باید خود شعر را ذکر کرد ویا ابیاتی هست که میشود به عنوان مثل بکار برده شود ونظامی خود بهمین نیت آن ابیات را آورده است .

د : بعضی اشارات که در اشعار او هست وبیشتر به یک ضرب المثل یا آیه وحدیث عربی راجع میشود .

۲ - روش ما آن بوده که امثالی را که رایج ومتداول ومعلوم است ابتدا ذکر کرده وسپس شعر را در ذیل آن آورده ایم . برای امثال واحادیث عربی نیز همین روش اتخاذ شده .

۳ - اما امثال نوع دوم که امروز متروک ونامعلوم است " خود شعر را عینا نقل کرده ایم واگر در شعر شاعران دیگر نظیری داشت آنرا نیز ذکر کرده ایم .

٤ - ممکن است شعری که حاوی مثلی است از شاعری نقل شده باشد که پس از نظامی میزیسته (مانند . سعدی) این نقط از آنجهت است که شعر آن شاعر مشهورتر ونزد مردم متداول تر بوده است (مثل غالب اشعار وجملات سعدی که صورت مثل سائر یافته است)

۵ - در ضمن امثال چند کنایه یا اصطلاح نیز آمده است . مانند .. برفاب دادن - هرهفت کردن - نعل برآتش نهادن . زیرا این کنایات وترکیبات صورت مثل پیدا کرده واکنون نیز نظایر آن در زبان مردم استعمال میشود .

٦ - ضرب المثلهای عامیانه غالبا این خصیصه را دارد که لطف وشیرینی آن بسته به نحوه استعمال آنست یعنی باید عینا همانطورکه در گفتگو ومحاوره بکار میرود نوشته شود واگر آن را بزبان کتابت درآوریم شیرینی وزیبائی خود را ازدست خواهد داد .

دیگر آنکه ممکنست بعضی از این امثال تا حدی دور از ادب مرسوم باشند .

اگرچه ما نیز از این دسته دوم دوری جسته ایم ولی سعی کرده ایم ضرب المثلها را هم بصورت جملات کتابی وادبی بنویسیم وهم عینا همانطور که گفته میشوند . با اینهمه اینگونه ضرب المثلها از چند مورد محدود تجاوز نمیکند .

از کتاب امثال وحکم تالیف علامه فقید علی اکبر دهخدا در این جزوه استفاده فراوان شده است منتها آنچه باید ذکر کرد اینستکه در این کتاب تمام امثال خسرو شیرین (وبهمین

قیاس شاید همه امثال آثار دیگر نظامی) درج نشده وتنها به مشهورترین آنها کفایت شده است .

بررسی خمسه نظامی واستخراج امثال وکنایات واصطلاحات آن وهمچنین — تعدادی آن فرصتی کافی ومجالی وسیع میخواهد که امید است این توفیق بعدها نصیب نگارنده این سطورگردد .

فهرست ماخذ

۱ ــ خسرو شیرین نظامی   چاپ مرحوم وحید دستگردی (با حواشی وتوضیحات مصحح که با نشانه حاشیه وحید مشخص شده است)

۲ ــ امثال وحکم (چهارجلد)   تالیف علامه فقید علی اکبر دهخدا

۳ ــ تاریخ ادبیات ایران ــ جلد دوم   تالیف دکتر ذبیح اله صفا استاد دانشگاه

۴ ــ جزوه سبک شناسی (نظم)   تقریر جناب آقای دکتر خطیبی استاد محترم

× ××× × ××× ×× × ×

آب ازآب تکان نخورد

شد آبم واو بموئی ترنیامد   چنان کابی به آبی برنیامد   ص۲۰۲ س۱۲

آب از سرم گذشته

ترا خاکیست خاك از درگذشته   مرا آبیست آب ازسر گذشته   ص۲۱٤ س۲

آب تیز روزود افکند پل

نباید تیزدولت بود چون گل   که آب تیز رو زود افکند پل   ص۱۷۳ س۱۱

(پل افکندن یعنی بی صبر وطاقت شدن)

آب حیوان بکشد نیز گراز سرگذرد ٠

چو آب از سرگذشت آید زیانی   وگر خود باشد آب زندگانی   ص۱۵۱ س۱۱

چراغ از چه زروغن نورگیرد   بسا باشد که از روغن بمیرد   ص۱۸٦ س۱۱

آب درجوی داشتن

هنوزم آب درجوی جوانیست   هنوزم لب پرآب زندگانیست   ص۲۱۵ س۱۲

آب دردست داری مخور

گرت سر درگلست آنجا مشویش   وگرلب با سخن با کس مگویش ص۱۰۸ س۱۱

آبی که آبرو ببرد درگلو مریز

مجوی آبی که آبم را بریزد   مخواه آن کام کزمن بر نخیزد   ص۱۵۰ س۷

آخرامشب شبی است سالی نیست

نظامی • نظیر•• یکشب هزار شب نمیشود

جفا کرد ن نه بس فرخنده فالیست   مکن کامشب شبی آخر نه سالیست

ص ۳۲۰ س ۱۲

آسمان وریسمان

شه از مستی د رآن ساعت چنان بود   که د رچشم آسمانش ریسمان بود

ص ۳۸۹ س ۱٤

آشپز که د وتا شد آش یا شوراست یا بی نمك

خانه ای که د وکد بانوست " خاك تا زانوست

د لم با این رفیقان بیرفیق است   زبس ملا حبان کشتی غریق است

ص ۲۸۷ س ۷

آفت رسیده را غم باج وخراج نیست

نظیر •• ازد مویران که ستاند خراج • نظامی

بود سرمایه د اران را غم بار   تهید ست ایمن است از د زد وطرار

ص ۲۰۵ س ۱۱

آلو چو به آلو نگرد رنگ برآرد

کمال همنشین د رمن اثر کرد   وگرنه من همان خاکم که هستم • سعدی •

شرف خواهی بگرد مقبلا ن گرد   که زود از مقبلا ن مقبل شود مرد

ص ۲۷۷ س ٦

آنچه نباید دلبستگی را نشاید

• سعدی

چه خوش گفت آن گلابی با گلستان   که هرچت باز باید داد مستان
ص ۲۵۷ س ۳

آنچه نخوری یخنی باشد

(یخنی پس انداز است)
مخور غم زصیدی که ناکرده ای   که یخنی بود آنچه نا خورده ای (اسکندرنامه)
اگر سودی نخوردی زو زیان نیست   بود نا خورده یخنی باك از آن نیست
ص ۱۷۴ س ۸

آهن سرد کوفتن

گر آهن دل بود منشین و برگرد   خبرده تا نکوبم آهن سرد
ص ۵۵ س ٦

ابر اگر آب زندگی بارد   هرگز از شاخ بید بر نخوری   سعدی •

خلاف آن شد که با من در نگیرد   گل آرد بید لیکن بر نگیرد
ص ۳۳۱ س ۸

اتزعم انك جرم صغیر   وفیك انطوی العالم الاکبر

حروف کاینات ار باز جوئی   همه در تست و تو در لوح اوئی
ص ٤ س ۱

اتقوا من مواضع التهم

(از بهشتان گاهها اجتناب ورزید)

چو من خلوت نشین باشم تو مخمور　　زتهمت رای مردم کی شود دور

ص ۳۰۸ س ۲

احمدك خوشگل بود آبله هم برآورد

سیاهك بود زنگی خود بدیدار　　بسرخی میزند چون گشت بیمار

ص ۱۶۹ س ۱۰

اذا جاء القضا ضاق الفضاء

سوی چین شد برابرو چین سرشته　　اذا جاء القضا برسر نوشته

ص ۱۶۵ س ۸

اذکروا موتیکم بالخیر

(از پس مرده بد نباید گفت) نظامی ٠

مرا طعنه مزن در عشق فرهاد　　بنیکی کن غریب مرده را یاد

ص ۳۴۰ س ۱۰

از آتش خاکستر عمل میآید

نظیر ٠ یخرج المیت من الحی

ازین ناخوش نباید خصلتی خوش　　که خاکستر بود فرزند آتش

ص ۴۱۲ س ۹

از آن چرخه که گرداند زن پیر　　قیاس چرخ گردنده همی گیر

ص ۷ س ۲

نظیر ٠٠ آبیست زیر پره که میگردد آسیا　　سریست زیر پرده که میگردد آسمان (قاآنی)

از پس هر گریه باشد خنده ای

یقین میدان که گر سختی کشیدی   از آن سختی به آسانی رسیدی
ص ۱۰۵ س ۱۳

از چاله به چاه افتاد

من آن مرغم که افتادم بنا کام   زیشمین خانه در ابریشمین دام
ص ۱۶۸ س ۱۲

از ده ویران که ستاند خراج

نه بر مرد تهی رو هست باجی   نه از ویرانه کس خواهد خراجی
ص ۳۸٤ س ۱

از قاقم نیاید خارپشتی

مکن با اینهمه نرمی درشتی   که از قاقم نیاید خارپشتی
ص ۳۲۸ س ۳

از نی بوریا شکر نخوری   سعدی .

نه هر زن زن بود هر زاده فرزند   نه هر گل میوه آرد هر نئی قند
ص ٤۱۳ س ۲

از وزغ زنها رخواستن

نظیر .. زتمنای گوشت مردن به   که تقاضای زشت قصابان (سعدی)
به آب اندر شدن غرقه چو ماهی   از آن به کو وزغ زنها رخواهی
ص ۳٤۷ س ۷

نظیر از وزغ زنهار خواستن

بزیر پای پیلان در شدن پست — به از پیش خسیسان داشتن دست
ص۳۴۷ س ۶

بناخن سنگ برکندن زکهسار — به از حاجت بنزد ناسزاوار
ص۳۴۷ س ۸

اغثنی یا غیاث المستغیثین

ندارم طاقت تیمار چندین — اغثنی یا غیاث المستغیثین ص۲۹۴ س ۱۱

اگر پیران نخندند کجا طفلان ....

بخنده گفت .. اگر پیران نخندند — کجا طفلان ستمکاری پسندند
ص۱۸۸ س ۱۰

اگر دیر آمدم شیر آمدم

بعرض بندگی دیر آمدم دیر — وگر دیر آمدم شیر آمدم شیر ص۲۳ س ۹

الانتظار اشدّ من الموت

(الانتظار موت الاحمر)

همیشه چشم بر ره دل دونیم است — بلای چشم بر راهی عظیم است
اگرچه هیچ غم بی درد سر نیست — غمی از چشم بر راهی بتر نیست
مبادا هیچکرا چشم بر راه — کرو رخ زرد گردد عمر کوتاه
ص۹۹ س ۸

الحق مر

نظامی برسر افسانه شو باز — که مرغ پند را تلخ آمد آواز ص۴۵ س ۱۶

الرزق علی الله

نظیر ۰۰ رزق را روزی رسان پر میدهد

غم روزی مخور تا روز ماند   که خود روزی رسان روزی رساند ص۱۷۹ س۳

الصبر مفتاح الفرج

آن میوه که از صبر برآمد شکری بود ۰ سعدی ۰

بصبر از بند گردد مرد رسته   که صبر آمد کلید بند بسته ص۳۵۰ س۵

شکیبائیش مرغان را برافشاند   خروس الصبر مفتاح الفرج خواند ص۲۹۴ س۴

الملك یبقی بالکفر ولا یبقی بالظلم

ستم در مذهب دولت روا نیست   که دولت با ستمکار آشنا نیست ص۱۸۸ س۱

المقدور کائن

من مسکین که وشهرمداین   چه شاید کرد المقدور کائن ص۲۳۵ س۵

الهی عاملنا بفضلك ولا تعاملنا بعدلك

بفضل خویش کن فضلی مرا یار   بعدل خود مکن با فعل من کار ص۹ س۱۸

انظر الی ما قیل ولا تنظر الی من قال ۰۰

سخن کان از دهان هوشمند است   گر از تحت الثری آید بلند است
ص۲۳۲ ص۹

این ره که تو میروی بترکستان است

سعدی

بهندستان جنیبت میدواندی   غلط شده ببابل بازماندی ص ۳۲۴ س ٤

باد بگردش نمیرســـد

بشبرنگی رسی شبدیز نامش   که صرصر درنیابد گرد کامش ص ۴۷ س ۱٦

با دست پس میزند با پا پیش میکشد ..

بچشمی ناز بی‌اندازه میکرد   بدیگرچشم عذری تازه میکرد
چه خوش‌تا زیست ناز خوبرویان   زدیده رانده را دزدیده جویان
بچشمی طیرگی کردن که برخیز   بدیگرچشم دل دادن که مگریز
بصد جان ارزد آن رغبت که جانان   نخواهم گوید وخواهد بصد جان
ص ۱٤۵ ـ ۱٤٦ ـ س ۸ ـ ۵ ٦ ـ ۷

بالای سیاهی رنگی نیست

سیه را چون سرخ کرد آذرنگی   چو بالای سیاهی نیست رنگی ص ۹٦ س ۸

با طناب پوسیده بچاه نباید رفت

بطمع این رسن در چه نیفتم   بحرص این شکار از ره نیفتم ص ۳۳۳ س ۱۱

باید مرده را نیز از جهان بخت

مثل زد غرقه چون مرد بی رخت   که باید مرده را نیز از جهان بخت
ص ۳٦۱ س ۱

بدست خود تیشه بریشه خویش میزند

دل من در رحق من رای بد زد   بدست خود تبر برپای خود زد
ص ۲۰۸ س ۵

بربالا بدشواری رود آب

کنون وقت شکیبائیست مشتاب   کهبر بالا بدشواری رود آب ص ۱۷۴ س ۹

بروسولا تمیام باشد ویس

مرا قاصد بدین خدمت فرستاد   تو دانی نیک وبد کردم ترا یاد ص ۷۰ س ۱

برفاب دادن

تنش چون کوه برفین تاب میداد   زحسرت شاه را برفاب میداد ص ۸۱ س ۱۲

بر وان دام بر مرغ دگر نه

نه آن مرغم که بر من کس نهد قید   نه هر بازی تواند کرد غم صید
ص ۲۰۵ س ۱۲

بز از دیدن فربه نمیشود

بگرمی کار عاقل به نگردد   بتک دانی که بز فربه نگردد ص ۱۵۵ س ۱۳

بسا معشوق کاید مست بر در   سنبل دردیده باشد خواب در سر
بسا دولت که آید برگذرگاه   چو مرد آگه نباشد گم کند راه
ص ۸۰ س ۱۴ ــ ۱۵

بس بیمار واگشت از لب گور

نظیر ۰۰ شخصی همه شب بر سر بیمار گریست   چون صبح شد او بمرد وبیمار بزیست سعدی
نشاید کرد برآزار خود زور   که بس بیمار واگشت از لب گور ص ۴۱۴ س ۱۵

بسیم دیگران زرین مکن کاخ   کزین دین رخنه گردد کیسه سوراخ ص ۱۸۸ س ۴

بط را زطوفان چه باك

(سعدی)

سبق برده زوهم فیلسوفان   چو مرغابی نترسد زآب طوفان   ص۵۳ س۱۳

بگوهر پایه گوهر شود خرد   بدیبا آب دیبا را توان برد   ص۲۷۹ س۹

بنزد یك من صلح بهتر که جنگ   سعدی

نه دانش باشد آنکس را نه فرهنگ   که وقت آشتی پیش آورد جنگ
ص۳۲۹ س۴

بود سرمست را خوابی کفایت   گل غم دیده را آبی کفایت   ص۶۱ س۱۲

بوی شیر از دهانش میآید .

هنوزم بوی شیر آید زدندان   مشو درخون من چون شیر خندان
ص۴۶ س۷

بیا تا کج نشینم راست گویم

بیا تا کج نشینم راست گویم   چه خواریها کرونامد برویم   ص۲۰۲ س۱۰

پای را باندازه گلیم خویش دراز کن

مجو بالا تر از دوران خود جای   مکن پیش از گلیم خویشتن پای
ص۱۸۷ س۳

پای ما لنگ است ومنزل بس دراز   دست ما کوتاه وخرما برنخیل

صبوری چون کم عمری چنین تنگ بمنزل چون رسم پائی چنین لنگ ص۲۱۲ س ۱۰

پری پیوسته از مردم گریزد

مرا زین کارکامی بر نخیزد پری پیوسته از مردم گریزد ص۸۷ س۱۶

پشیمانی سودی ندارد

از آن آتش برآمد دود اکنون پشیمانی ندارد سود اکنون ص۱۷۲ س ۳

پل آنطرف رود

(کنایه از وجود بیفایده ومعطل است (وحید))

اگرخود پولی از سنگ کبود است چو بی آبست پل زانسوی رود است ص۱٤۳ س ۳

پنبه در گوشش کرده

زپنبه شد بنا گوشت کفن پوش هنوز این پنبه بیرون ناری از گوش ص۳۸۷ س ۵

پیری وصد عیب چنین گفته اند

(پیریست وهزار عیب)

سگ تازی که آهو گیر گردد بگیرد آهویش چون پیر گردد ص۳۹۵ س۱۳

پیش سگ میانداز

شوم پیش سگ اندازم دلی را که خواهد سگ دل بیحاصلی را ص۲۰۲ س ۷

تا پریشان نشود کار بسامان نرسد

نروید هیچ تخمی تا نگندد نه کاری برگشاید تا نبندد ص۱۷٤ س ۱

تا تنورگرمست باید نان بست

عروسی دید زیبا جان در او بست تنوری گرم حالی نان در او بست ص۲۹۲ س ٤

هوائی معتدل چون خوش‌نخندیم   تنوری گرم نان چون درنبندیم ص۱۳۳ س۱

ترا تا پیش‌ترگویم که بشتاب   شوی پس‌تر چو شاگرد رسن‌تاب ص۳۳۹ س۴

تره به تخمش میره " حسنی به باباش

تو نیکی بد نباشد نیز فرزند   بود تره به تخم خویش مانند ص۴۱۳ س۱۰

تو ایمن چون شدی برماندن خویش   که داری باد در پس چاه در پیش
ص۱۸۰ س۲

تو مادر مرده را شیون میاموز

مرا بگذار تا گریم بدین روز   تو مادر مرده را شیون میاموز ص۲۰۵ س۱

تهی پای رفتن به از کفش تنگ

برون کش پای ازین گهواره تنگ   که کفش تنگ دارد پای را لنگ ص۴۴۲ س۷

جا گرم کردن ________

از آن سرد آمد این کاخ دلاویز   که تا جا گرم کردی گویدت خیز
ص۹۸ س۱۲

جای سوزن انداختن نبود

(اگر سوزن میانداختی پائین نمیآمد)

گرافتادی سر یکسوزن از میغ   نبودی جای سوزن جز سر تیغ ص۲۹۷ س۱۳

جغد آن به که آبادی نبیند

همان به‌کو درآن ویران نشیند   که جغد آن‌بعکه آبادی‌نبیند   ص۱۹۷ س۱۲
جوان بودم چنین باشد جوانی

اگرگه می زدم در کامرانی   جوان بودم چنین باشد جوانی ص۳۱۳ س۱۵

چنان گو راز خود با بهترین دوست   که پنداری که دشمنترکسی اوست
ص۸۸[۲] س۱۲

نظیر ۰۰ چوآهنگ رفتن کند جان پاک   چه برتخت مردن چه بر روی خاک
چو کار کالبد گیرد تباهی   نه درویشی بکارآید نه شاهی ص۲۷۰ س۱
چون تیغ بدست آری مردم نتوان کشت

نه هر دستی که تیغ تیز دارد   بخون خلق دستاویز دارد ۰ ص۳۱۲ س۱۰
چون ماربخود میپیچد

نبودی یکزمان بی یاد دلدار   وزآن اندیشه می پیچید چون مار
ص۱۸۳ س۱۰
چون مالی بیابی زود خور زود

نصیحت بین که آن هندو چه فرمود   که ۰۰ چون مالی بیابی زود خور زود
ص۸۷ س۲

چه آنجا کن کزآن آبی برآید   رگ آنجا زن کزآن خونی گشاید
ص۳۳۵ س۷

چه خوشتر زانکه بعد از انتظاری   بامیدی رسد امیدواری

ص ۱۰۷ س ۱۱

چه دانی که فردا چه زاید زمان

بباید ساختن با سختی اکنون   که داند کار فردا چون بود چون

ص ۱۷۴ س ٦

چه مکن که خود افتی ۰ بد مکن که بد افتی

مگر نشنیدی از فراش این راه   که هرکو چه کند افتد در آن چاه

ص ۴۴۳ س ۱۲

حلوا حلوا دهن شیرین نمیشود

وگر گوید بحلوا کی کنم دست ؟   بگو رغبت بحلوا کی کند مست

ص ۲۰۹ س ۵

خاك میدوانــــد

عقیده عامه اینست که مرگ هرکس در محل معلومی مقدر است

بتو باد هلاکم میدواند   خطا گفتم که خاکم میدواند

ص ۲۴٦ س ۱۵

خرم از دکان پالانگر گریزد   چو بیند جوفروش از جای خیزد

ص ۲۰۰ س ۴

خر کره کند یا راه زنگان

چه خوش گفتند شیران با پلنگان   که خر کره کند یا راه زنگان

ص ۱٦۷ س ۴

چون طی راه زنجان سخت است چنانکه خر در آن کره میاندازد این مثل در آن زمان سایر

ومعروف بود ولی امروز فراموش شده وشان نزول آن ۰۰۰ درد ست نیست درهرحال مقصود معلوم است (حاشیه وحید)

خری در کاهدان افتاد ناگاه نگویم وای برخروای برکاه ص۱۸۸ س۲

خری کو شست من برگیرد آسان زشست وپنج من نبود هراسان
ص۱۷٤ س٤

خورشید را بگل نمیتوان اندود

سرخم برمی جوشیده میداشت بگل خوشید را پوشیده میداشت ص۱۱۲ س۷
برفت آن ماه وآن صورت نهان کرد به گل خورشید پنهان چون توان کرد
ص۶۲ س۳

خون عاشقان هرگز نمیرد

ترا هم خون من دامن بگیرد که خون عاشقان هرگز نمیرد ص۱٤۸ س۲

خون میگیرد

تو خونریزی مبین کو شیرگیرد که خونش گیرد ارچه دیر گیرد
ص۱۸۷ س۱۲

درآمد مرد را بخشنده دارد زمین تا درنیارد برنیارد ص۲۸۳ س۱۲

درجنگ نرخ میبرد

(وسط دعوا نرخ تعیین میکند)

عتابش گرچه میزد شیشه برسنگ عقیقش نرخ میبرید درجنگ ص۲۱۰ س۵

درخت‌افکن بود کم زندگانی

حیوانات وحتی نباتات جاندار را نباید آزار واذیت کرد.

درخت‌افکن بود کم زندگانی　　به درویشی کشد نخجیربانی

ص ۲۴۷ س ۵

درختی کاول از پیوند کژخاست　　نشاید جز بآتش‌کردنش راست

ص ۳۹۸ س ۱۴

نظیر: چوب تر را چنانکه خواهی پیچ　　نشود خشك جز بآتش‌راست　سعدی

درودگری کار بوزینه نیست

هوا بشکن کروکاری‌نیاید　　که از بوزینه‌نجاری نیاید　ص ۴۰۶ س ۴

دشمن نتوان حقیر وبیچاره شمرد

نظیر: دشمن خرد است بلای بزرگ　نظامی.

نشاید دید خصم خویش‌را خرد　　که نرد از خام دستان کم توان برد

ص ۱۸۹ س ۹

مبین از خرد بینی خصم را خرد　　زپیلان بین که خرگوش‌آب چون برد

ص ۴۰۸ س ۶

دل آسان است با دل درد باید

نظیر: دلی کز عشق خالی شد فسردست

دراین گرما که باد سرد باید　　دل آسانست با دل درد باید

ص ۳۱۴ س ۹

دل محرم بود چون تخته خاك　　براو دستی‌زنی حالی شود پاك

ص ۱۳۷ س ۹

دمی آب خوردن پس‌از بدسگال　　به از عمرهفتاد وهشتاد سال

چو دشمن شد همه کاری بکاست　　یکی‌آب از پس‌دشمن تمامست　ص ۲۷۲ س ۴

دوند به بیند زچشمی روشنائی

بما چشمی دگرکرد آشنائی　　دوبه بیند زچشمی روشنائی　ص۱۳۵ س۲

دودستی تیغ میزند

(دوسره بارمیکند ۰ عامیانه)

گرآنگه میزدی یك حربه چون میغ　　چو صبح اکنون دودستی میزنی تیغ
ص۳۴۲ س۱

دودلبرداشتن از یك لی نیست

دودل کردن کسیرا عاقلی نیست　　دودلبرداشتن از یك لی نیست
ص۳۰۸ س۱۲

دود هرکس راه روزنش را داند

مگر نشنیدی از هندو چو وزن　　که داند دود هرکس راه روزن
ص۲۰۷ س۱۰

ده انگشت را خدا برابرخلق نکرده

نه هرروده بود با زخمه همپشت　　نه یکسان روید ازدستی ده انگشت
ص۳۲۹ س۱۵

ده میبینی وفرسنگ میپرسی

چو کوران گرنه لعل از سنگ پرسم　　چرا ده بینم وفرسنگ پرسم　ص ۲۰۸ س ٤

دودستی شمشیرزدن

عنان یك رکابی زیرمیزد　　دودستی با فلك شمشیرمیزد　ص

دیرآی ودرست آی

چه خوش گفت این سخن پیر جهانگرد   که پرآی و درست آی ای جوانمرد

ص۲۳ س۱۰

دیوار موش دارد موش هم گوش دارد

بخلوت نیز ش از دیوار میپوش   که باشد در پس دیوارها گوش

ص۲۸۸ س۱۴

راه باز است وجاده دراز

دلم در بازگشتن چاره ساز است   سخن کوتاه شد منزل دراز است

ص۳۳۰ س۱۲

رای العلیل علیل

(بیمار است رای مرد بیمار)

نشاید کرد خود را چاره کار   که بیمار است رای مرد بیمار

ص ۲۲۷ س۱۳

رنج خود وراحت یاران طلب

اگر تو راضئی کاین دل خرابست   رضای دوستان جستن صوابست

ص۳۷۸ س۳

روز از نو روزی از نو

هرآنچ از عمر پیشین رفت گو رو   کنون روز از نو است وروزی از نو

ص۱۴۲ س۱۲

روزگار است آنکه گه عزت دهد گه خوار دارد

همه ساله نباشد کامکاری   گهی باشد عزیزی گاه خواری   ص ۳۴۹ س۱۵

درین صندل سرای آبنوسی   گهی ماتم بود گاهی عروسی   ص۲۶۹ س۴

که در دولت چنین بسیار باشد   گهی شادی گهی تیمار باشد

ص۴۱۴ س۱۲

زافتادن بلندان را بود بیم

چو کوه از زلزله گردد بد ونیم   زافتادن بلندان را بود بیم ص۴۱۴ س۷

زیادی کوکلاه از سر کند دور   گیاه آسوده باشد سرو رنجور ص۴۱۴ س۵

زبانش موی درآورد

زبانش موی شد وز هیچ روئی   بمشکین موی ور نگرفت موئی ص۳۴۴ س۷

زبون گیری نسازد شیر نخجیر   که نبود شیر صید افکن زبون گیر
ص۸۲ س۱۱

زبیماری بتر بیماردار یست

ماخوذ از شعر ذیل

بود بیماری شب جان سپاری   زبیماری بتر بیمارداری ص۲۹۲ س۱۰

زردوزی نداند بوریا باف

بقدر شغل خود باید زدن لاف   که زردوزی نداند بوریا باف ص۱۸۷ س۵

زشیرینان شکایت چون توان کرد

شکایت را شیرینی نهان کرد   زشیرینان شکایت چون توان کرد ص۳۲۷ س۱۱

زمانه خود جز این کاری نداند   که اندوهی دهد جانی ستاند ص۲۵۸ س۲

زن از پهلوی چپ گویند برخاست   مجوی از جانب چپ جانب راست
ص۱۹۷ س۵

زند برهرکسی فصاد صد نیش   ولی دستش بلرزد بر رگ خویش ص۴۵ س۷

سحرتا چه زاید شب آبستن است

یک امشب را صبوری کرد باید   شب آبستن بود تا خود چه زاید
ص۳۴۹ س۱۳

سختی روی مردم را کند سخت

زبی رختی کشیدم برد رت رخت   که سختی روی مردم را کند سخت
ص۳۶۵ س۱۲

سخن باید چو شکر پوست کنده

چرا چون گل زنی در پوست خنده   سخن باید چو شکر پوست کنده
ص۶۸ س۴

سخن در پرده گفتن

پری رویا نهان میداری اسرار   سخن در پرده میگوئی پری وار ص۶۸ س۳

سخن در نیک وبد دارد بسی روی   میان نیک وبد باشد یکی موی ص۲۳۲ س۵

سر خم می سلامت اگر بشکست سبوئی

اگر فرهاد شد شیرین بماناد   چه باک از زرد گل نسرین بماناد ص۲۶۵ س۱۴

سرشت طفل بد را دایه داند   بد همسایه را همسایه داند ص۳۴۶ س۱۳

سنگ بد ربسته میخورد

اگر صد گوسفند آید فراپیش   برد گرگ از گله قربان درویش ص۲۵۷ س۲

سیاهی بر سفیدی نقش بندد

سیاهی بر سفیدی نقش بستی   علم بر خاستی سلطان نشستی ص۲۲۹ س۲

شینه کرگدن خاریدن

هندوستان بیاد فیل آوردن

مرا چون کرگدن سینه چه خاری   بیاد فیل هندستان چه آری

(این بیت جزو اشعار الحاقی ثبت شده) ص۲۳۲

شب باشد هلاک جان بیمار

خوش است این داستان در شان بیمار   که شب باشد هلاک جان بیمار

ص۲۹۲ س۹

طریق العقل واحد

زهرعقلی مبارکبادم آمد   طریق العقل واحد یادم آمد ص۴۴۹ س۵

طلب من کردم وروزی ترا بود

(نظیر .. بنام من وبکام دیگری)

نخواهم کردن این تلخی فراموش   که جان شیرین کند مرہم کند نوش ص۲۰۶ س۲

مثل زد گرگ چون روبه دغا بود   طلب من کردم وروزی ترا بود ص۳۳۱ س۵

عجله که کار شیطان است

بباید درکشیدن میل را میل   که کس را کار ناید به تعجیل ص۲۸۷ س۵

عمیت عین لا تراك

نظر دیدش چو نقش خویش برداشت   پس آنگاهی حجاب از پیش برداشت

ص۳ س۱۷

غم غم میآورد

بدانائی زدل پرداز غم را   که غم غم را کشد چون ریگ نم را ص۴۱۵ س۳

فان کل بدعة ضلالة وکل ضلالة فی النار

نه فرخ شد نهاد نو نهادن   ره ورسم کهن برباد دادن
ص ۱۸۷ س ۷

فرصت سر خاریدن ندارم

من از خون جگر باریدن خویش   نپردازم بسر خاریدن خویش
ص ۳۲٤ س ۷

سرم میخارد وپروا ندارم   که در عشقش سر خود را بخارم
ص ۲۰۳ س ٦

فلك گر مملکت پاینده دادی   زکیخسرو بخسرو کی فتادی
ص ٤۱٥ س ۱۲

فی التاخیر آفات

بنفشه با شقایق در مناجات   فلك میگفت فی التاخیر آفات
ص ۳۹۲ س ۸

قلم شاپور میزد تیشه فرهاد

تو ساغر میزدی با دوستان شاد   قلم شاپور میزد تیشه فرهاد
ص ۳۱۱ س ٤

کبوتر با کبوتر باز با باز

کند همجنس خود هر جنس پرواز   کبوتر با کبوتر باز با باز   ص ۲۰٥ س ۸
(مصرع اول در زبان مردم باینصورت تغییر یافته ۰۰ کند هم جنس با همجنس پرواز)
مرا چون من کسی باید بناموس   که باشد همسر طاوس طاوس   ص ۳٤۷ س ۱۲

کس از بهر کسی خود را نکشته است

بجز شیرین که در خاك درشت است   کس از بهر کسی خود را نکشته است
ص ٤۲٤ س ۱۷

کسی کاندازد او برآسمان سنگ   بآزار سر خود دارد آهنگ   ص ۲۳۸ س ۸

کسیکه خری رابیام برد پائین نیز تواند آورد

نظیـــر ۰۰ اگرعلی ساربان است ۰۰۰۰

بنادانی در افتادم بدین دام   بدانائی برون آیم سرانجام
ص ۲۰۷ س ۹

بنادانی خری بردم براین بام   بدانائی فرود آرم سرانجام
ص ۱۵۷ س ۹

کشتن دیر باید کاشتن زود

نظیر ۰۰ در قضاوت عجله نباید کرد ۰

نکو گفت این سخن دهقان به نمرود   که کشتن دیر باید کاشتن زود

کلاه هش پشم ندارد

چو مارا نیست پشمی در کلاه هش   کشیدم پشم در خیل وسیاه هش
ص ۲۰۳ س ۳

کلما میزتموه بافهامکم فهو مخلوق مصنوع مردود الیکم ۰۰۰۰

نشاید بازجست از خود خدائی   خدائی برتراست از کدخدائی
ص ۵ س ۳

کل نفس ذائقة الموت ۰

توزی " کو مرد وهرکوزاد روزی   بمرگش تن بباید داد روزی
ص ۲۶۹ س ۱۷

کلوخ انداز را پاداش سنگ است

بخود گفتا جوابست این نه جنگست ک   کلوخ انداز را پاداش سنگست
ص ۲۷۱ س ٤

گاو نه من شیر است

چو آن گاوی که از وی شیر خیزد   لگد در شیر کوبد تا بریزد

ص ۲۹۸ س ٤

گرگ ومیش با هم آب میخورد ند

نشانه عدالت وداد گستری

زعدلش باز با تیهو شده خویش　　بیك جا آب خورده گرگ با میش

ص ۱۸۱ س ٦

گلاب تلخ

در این افسانه شرط است اشك راندن　　گلابی تلخ بر شیرین فشاندن

ص ٤۳۰ س ۱

گل از خار برآوردن

کسی را از اندیشه وتکر سختی بیرون آوردن

گرم بازآمدی محبوب سیم‌اندام سنگین دل　　گل از خارم برآوردی وخار از پاو پا از گل

سعدی

باستادی چنین کارت برآیــد　　بدین چشمه گل از خارت برآید

ص ۲۱۷ س ۱

گلیم خودش را میتواند از آب بیرون بکشــد

گلیم خویشتن را هرکس از آب　　تواند بر کشید اید وست مشتاب

ص ۳۳۰ س ۲

گناه آدمی رسمی قدیم است

اگردارم گناه آن دل رحیم است　　گناه آدمی رسمی قدیم است

ص ۳۲ س ۲

گندم نمای جو فروش

تو آن گندم نمای جو فروشی　　که در گندم جو پوسیده پوشی

ص۱۱۰ س ۳

گوشت را باید از بغل گاو برید

سود وبهره از مال فقیران بردن سزاوار نباشد ۰ دهخدا

ترا پهلوی فربه نیست نایاب   که داری در یکی پهلو دو قصاب

ص۲۴۰ س ۱۰

لایق آب ریختن بدست او نیست

بدین تری که دارد طبع مهتاب   نیارد ریختن بر دست من آب

ص۲۱۶ س ۹

لن ترانی گفتن

مقتبس از آیه ۰۰

لن ترانی ولکن انظر الی الجبل   سوره ۷ آیه ۱۳۹

امروز از لن ترانی گفتن جواب خشک وخشن اراده کنند (امثال وحکم)

خداوندی که چون نامش بخوانی   نیابی در جوابش لن ترانی

ص۳ س ۱۱

ما زیاران چشم یاری داشتیم

بیاری خواستن بنمود زاری   که یاران را زیارانت یاری

ص۶۳ س ۱۸

مبارک مرده ای آزاد میکن

۰۰۰۰۰ آزاد کردن مثل است ومورد استعمالش جائیست که کسی از بسیار خواهند ۰ وحید

اسیری را بوعده شاد میکن   مبارک مرده ای آزاد میکن

ص۱۵۲ س ۱

مبارك مرده ای آزاد میکن

بعشوه عاشقی را شاد میکن   مبارك مرده ای آزاد میکن
ص۳۳٦ س ٦

مثل خرد رگل فروماند

زدل کوری بکار دل فروماند   در آن محنت چو خرد رگل فروماند
ص۱۸۲ س۵

مثل خری که به پالانگر نگاه میکند

نظیر ۰۰ مثل شتری که به نعلبند نگاه میکند
بچشمی بیند این دیوآن پری را   که خرد ربیشه ها پالانگری را
ص۴۱۲ س۱۵

مرا خود کاشکی مادر نزادی

خردمندان پیشین باز گفتند   مرا خود کاشکی مادر نزادی   سعدی
مرا خود کاشکی مادر نزادی   وگر زادی بخورد سگ بدادی
ص۲۰۲ س۹

مراد آن به که دیر آید فرادست   که هرکس زود خورشد زود شد مست
ص۱۷۴ س۲

مرد خردمند هنرپیشه را   عمردو بایست در این روزگار
تا بیکی تجربه آموختن   وان دگری تجربه بردن بکار   سعدی

بروزی چند با دوران دویدن   چه شاید دیدن وچتوان شنیدن
ص ۲۵۹ س۱۰

مرغ آمین در راه است

بسی فال از سر بازیچه برخاست   چو اخترمیگذشت آن فال شد راست
ص۱۴۷ س۷

مرغ بیوقت خوان را سر برند

نبینی مرغ چون بیوقت خواند   بجای پرفشانی سر فشاند
ص۳۲۵ س۱۷

مرگ خر بود سگ را عروسی

چه خوش گفت آن نهاوندی بطوسی   که مرگ خر بود سگ را عروسی
ص۲۶۸ س۱۳

مستحق محروم است

همه دانندگان راهست معلوم   که باشد مستحق پیوسته محروم
ص۳۲۰ س۵

مسی کز آن مرا دستینه سازند   به از سیمی که در دستم گدازند
ص۳۴۰ س۱۷

مشو خامش چو کارانند بزاری   که باشد خامشی نوعی ز خواری
ص۱۸۸ س۶

مشو راهی که خرد رگل بماند   زکارت بیدلان را دل بماند
ص۲۱۳ س۵

مکن باسر بزرگان سر بزرگی

شبانی پیشه کن بگذارگرگی   مکن با سر بزرگان سر بزرگی
ص۳۱۲ س ٤

مگس بر خوان حلوا کی کند پشت   بانجیری غرابی کی توان کشت
ص۱۸۸ س ۳

مگو شکرحکایت مختصر کن   چو گفتی سوی خوزستان گذر کن
ص۵۵ س ۲

من عرف نفسه قد عرف ربه

بدان خود را که از راه معانی   خدا را دانی ار خود را بدانی
ص۱۱٤ س ۹

موتوا قبل ان تموتوا

همان به کاین نصیحت یاد گیریم   که پیش از مرگ یك نوبت بمیریم
ص۴٤۳ س ۲۰

موش به سوراخ نمیرفت جاروب هم به دمش بست

نمیشد موش در سوراخ کژدم   بیاری جا برولی بست بر دم
ص۱۶۹ س ۹

مولای در رزش نمیرود

چنان ترتیب کرد از سنگ جوئی   که در رزش نمیگنجید موئی
ص ۲۲۰ س ۱۳

مولای در زش نمیرفت

بروکز هیچ روئی د رنگنجـــی   اگر موئی که موئی د رنگنجـــی
ص۳٤۲ س۳

مهمان خر صاحبخانه است

بصاحب ردی وصاحب قبولی   نباید کرد مهمان رافضولی
ص۳۰۷ س۱۷

میازار را ربیازاری نکو زن

بگیلا ن د رنکو گفت آن نکو زن   میازار ار بیازاری نکو زن
ص۲۲۸ س ۷

می نشینی یا بلند شوم ؟

(می شینی یا پاشم)   ضرب‌المثل عامیانه

فراقش گر کند گستاخ بینی   بگو برخیزمت یا می نشینی ؟
ص۲۱۰ س۲

ناخوانده بخانه خدا نتوان رفت

کسادی چون کشم گوهر نژادم   نخوانده چون روم آخر نه بادم
ص۲۰۰ س ۵

نان د رانبان نهادن

د رقد یم رسم بوده وهنوز هم رسم کوه نشینان است که مهمان را هنگام رفتن توشه د ر انبان می‌نهند • وحید •

نشستم تا همی خوانم نهادی   روم چون نان د رانبانم نهادی

ص ۱۵۹ س ۵

نبرد دزد هندو را کسی دست   که با دزدی جوانمرد یش هم هست

ص ۳٦۳ س ۳

ندانی که چون گربه عاجز شود
برآرد به چنگال چشم پلنگ   سعدی

وزان بیچارگی کردم د لیری   کند وقت ضرورت گور شیری

ص ۳۵۲ س ۱۳

نردبان پله پله

نمیخواهی که زیرافتی چو سایه   مشو بر نردبان جز پایه پایه

ص ۲۸۷ س ۸

نشاید حکم کردن برد و بنیاد   یکی بر بی طمیع دیگر بر آزاد

ص ۲۰۸ س ۱۳

نعل بر آتش نهادن

طلبیدن به شتاب وتعجیل باشد •

سر اینجا به بود سرکش نه آنجا   که نعل اینجاست د ر آتش نه آنجا

ص ۲۰٤ س ۷

بشرط آنکه گر بوئی دهد خوش   نهد برنام من نعلی برآتش
ص ۱۶ س ۹

نگوید کس که سکبا بر طبیب است

زمعشوقه وفا جستن غریب است   نگوید کس که سکبا بر طبیب است
ص ۲۸۸ س ۴

نگه دارانند را این آشفته بازار   که ین گازراز نارنج عطار
ص ۱۸۸ س ۵

نماند آب دایم در یکی جوی

نظیر دائما یکسان نماند حال دوران غم مخور • حافظ •

ندارد جاودان طالع یکی خوی   نماند آب دایم در یکی جوی
ص ۳۴۹ س ۱۴

نمک خوردن ونمکدان شکستن

گل افشاندن غبار انگیختن چند   نمک خوردن نمکدان ریختن چند
ص ۳۳۵ س ۲

نور علی نور

فروغ چشمی ای دوری زتو دور   چراغ صبحی ای نورعلی نور
ص ۲۱۸ س ۸

نه هرخوانی که پیش آید توان خورد   نه هرچ از دست برخیزد توان کرد

ص۳۱۲ س۹

نه هرکش صحت اورا تب نگیرد   نه هرکس را که تب گیرد بمیرد

ص ٤۱٥ س۱

(سعدی نیز عین همین بیت را دارد)

نهنگ آن به که با دریا ستیزد   ز آب خرد ماهی خرد خیزد

ص۱۹۰ س٦

نیك وبد بمرگ آید پدیدار

چنین گفتند دانایان هشیار   که نیك وبد بمرگ آید پدیدار

ص۱۸۰ س۱۲

وفی کل شیئ له آیه   تدل علی انه واحد

زهر شمعی که جوئی روشنائی   بوحدانیتش یابی گوائی

ص ٤ س ۸

وقت سر خاریدن ندارم

سرم میخارد وپروا ندارم   که در هجرت سر خود را بخارم

عشقش

ص۲۰۳ س ٦

هرآنچ از نحل تر باشد زنخجیر   شکار افکن بد و خوشتر زند تیر

ص٤١٤ س٦

هرچه کنی بخود کنی ٭ گرهمه نیك وبد کنی

کسی کو با کسی بد سازگردد   بدو روزی همان بد بازگردد
ص۲٦۳ س ۳

هرکس بشهر خود شهریار است

(نظیر سرم را سرسری متراش ای استاد سلمانی
که ماهم دردیارخود سری داریم وسامانـــی)
بجباری مبین درهیچ درویش   که او هم محتشم باشد برخویش
ص۱۸۹ س ۱

هرکس زود راند زود ماند

کسی کو زود راند زود ماند ٭ دهخدا
نباید راه روکو زود راند   که هرکس زود راند زود ماند
ص ۱۷٤ س ۳

هرکس آن درود عاقبت کارکه کشت

هرآنکو کشت تخمی کشته برداد   نه من گفتم که دانه زو خبرداد
ص۱۸۷ س ۹

هرهفت کردن

آرایش وزینت زنان را گویند ٭
چو هرهفت آنچه بایست ارنگوئی   بکرد آن خوبروی از خوبروئی
ص۳۲٦ س ۱۲

برون آمد زظرف هفت پرده   بنام ایزد رخی هر هفت کرده

ص ۲۹۰ س ۹

هفتاد ود وملت

اشارت به حدیث نبویست که میفرماید امت پس از من هفتاد ود و فرقه میشوند یکی باقی وباقی حالك (حاشیه وحید)

رهی دارم به هفتاد ود وهنجار   ازآن یکره گل وهفتاد ود وخار

ص ۹ س ۸

هلیله با هلیله قند با قند

نظیر ۰ کبوتر با کبوترباز با باز

چه نیکو داستانی زد خردمند   هلیله با هلیله قند با قند

ص ۷۷ س ۶

همجا دزد از بیگانه خیزد   مرا بنگرکه دزد از خانه خیزد

ص ۲۰۸ س ۲

همه ساله نباشد سینه بردست   بهرجا گرد رانی گردنی هست

ص ۲۰۶ س ٤

یعنی همیشه ازگوسفند سینه وگرد ران بدست نمیآید وبا آنها گردنی هم خواهد بود وهر روزی شبی دربی دارد (حاشیه وحید)

هنگام رحیل آخورزند کرد

آخورزدن وطاق زدن بمعنی آخوروطاق بستن است واین مثلی است که
در آن زمان معروف بوده . حاشیه وحید .

به پیری میخورم ؟ باده م قدح خرد   که هنگام رحیل آخور زند کرد
ص۲۰۷ س ۸

هنوزش دست بیرحمی دراز است

هنوز دلربا وجمیل است ماخوذ از شعر نظامی . دهخدا .

هنوزم دست بیرحمی دراز است   هنوزم تکیه گه بالین ناز است
ص

یا رومی روم باش یا زنگی زنگ

سپیدی کن حقیقت یا سیاهی   که نبود مارماهی ماروماهی
ص۳۳۹ س ۱

یك جامه بدر به نیکنامی

چو خواهی صد قبا در نیکنامی   بدر یك پیرهن در نیکنامی
ص۲۸۹ س ۱۰

یکی درجست ودریا درکمین یافت   یکی سرکه طلب کرد انگبین یافت
ص۲۰۶ س ۳

ینام عینی ولا ینام قلبی

بصر درخواب ودل در استقامت   زبانش امتی گو تا قیامت
ص۱۲ س ٦

پــــایــــان